

اهل سنت و شیعیان جلوگیری کرد. این مسئله در بیشتر کتابهای تاریخ و جغرافیا در این دوران سیف فرغانی شاعر شیعی مذهب پایان قرن هفتم با یادآوری قتل امام حسین (ع) در کربلا، در تقویت مبانی تشیع می‌کوشد؛ و علاوه بر این...
 ای قسوم، درین عزا بگریید... بگریید... کسریلا... بگریید... بنا این دل مرده، خنده تا چند؟... امروز درین عزا بگریید... فسرزند... رسول را بکشیدند... از بسهر خدای را بگریید... در نتیجه اشاعه و پیشرفت تشیع در قرن هفتم و هشتم، اهل سنت تا حدی از عناد و مخالفت خود با شیعیان دست کشیدند و شیعیان از بدگویی به شیخین خودداری کردند؛ *قال من سئل عن اهل السنة في اهل البيت فقالوا لا نقول فيهم شيئا*...
 نتایج اختلافات مذهبی در عهد مغول...
 (۳) این عادت مذموم و این جنگ زبان بخش بین شیعیان و اهل تسنن به کلی ریشه کن نشد پس از غازان، سلطان محمد اولجایتو تحت تأثیر تبلیغات ائمه حنفی به این مذهب گرایش بیشتری داشت و پس از جلوس به تخت پادشاهی، حنفیان از این جریان سوءاستفاده کردند و با شافعیان درافتادند، تا جایی که ایلخان و سران و بزرگان مغول از قبول این مذهب پشیمان شدند؛ «توضیح واقعه چنان است که بر اثر علاقه و تمایل خواجه رشیدالدین، قاضی نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌یی عالم بزرگ شافعی، نزد اولجایتو تقرب یافت و قضاء مملکت بدو مقوض گشت؛ قاضی که در مذهب شافعی متعصب بود با ائمه حنفی در حضور سلطان بحث‌ها می‌کرد و آنان را محاب می‌نمود و همین امر موجب توجه اولجایتو به مذهب شافعی گردید. در این اوان که مصادف با سال ۷۰۷ هجری... بود صدر جهان بخارایی که ریاست حنفیان را داشت، به درگاه سلطان آمده بود، جماعت حنفیان شکایت قاضی القضاة بدو بردند؛ او نیز روز جمعه در حضور سلطان سوآلانی از قاضی، درباره نکاح کرد و دو طرف شروع به عرض فضایح مذهب مخالف خود کردند و رسوایی‌ها به بار آوردند... از آن مباحثات بی‌وجه، سلطان و امرا و وزرا برنجیدند و زمانی خاموش شدند و به همدیگر می‌نگریدند، سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست و به وثاق رفت، قتلغ شاه با دیگر امرا گفت که این چه کار بود که ما کردیم و یاسای

و جنگی رخا و دین پهلوانا خود بگفته اشیم او به دین عوبدین و آئوره ایم که اهل جندیل و قسطن
 و کتکسکس است آوا این از مملکتی عیان ایشان قائم بنایه دین اسلام شد خود کلمتی روی و عیان
 و ضلعت امر تو خود انلیل و احتجاب آورد و ما این خبر و شایع شد ما متفرق شدند و امر که از باز
 تا اصلاحات عثمانیم نمی دیدند که طغیان و افسوس آغاز می کردند و طبع تمامت آنرا که از این
 ۹ قتلیه صورت گرفتند و در مدت ۳ ساله در افتوار و قتل بدست می بودند. ۱۰۰۰ سال ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ در نتیجه اختلاف تبعیان با اهل سنت و معاوض و نیاجی که بین فرقه اهل و سکن
 سواجوه داشتند سلطان و اطرافیان آوا مدت ها در لغو دید و خود ملی به سر می بردند.
 سلطان گاه به مذهب شیعه می گروید و زمانی در نتیجه تبلیغات دولت مخالفه به یکی
 از فرقه سنی می گشتند سر انجام در احد و سال ۹۰۷ هجری اولجا پسر مذهب
 شایع را پذیرفت و بنا بر آن خود را به قبول مذهب جدید و ادالست و نولمان داد که نام
 استه تحلیفه نخستین را از خطبه بنیروزند و به نام علی او حسین (ع) اختطاری کتفه و در
 اذان حق علی خیر القمیل گل زندایه این تبلیغ سلطان منحل اولجا پسر اولمدتی
 تردید و دودلی چون شیعه بی اعتصاب ابو از یکه سلطنت نشستند شیعیان او را
 خدا بنده و اهل سنت وی را خربنده خواندند خدا بنده در اواخر دوران سلطنت
 دریافت که چون اکثر رعایای او اهل سنت و اجسامت اندایلیت از افراط و انتقویت
 شایعان خود داری کند و ولی سدر هر حال توجه و غلظت و اولجا پسر و اهل سنت
 از موجب تقویت و تیر و مندی این اجتماع شد و چنان که ضمن مطالعه در تاریخ
 سیاست ایران در دوران فتراحت حکومت اهلخانان دیدیم قیام های ملی این دوران
 نظیر قیام سزیداران و احکومند مسادات امیر عشق بیستوزانگی همه همی داشتند و
 زحیم ایران و ادب و کنندگان این جنبش اهل شیعیان بودند و صفویان با استفاده از این
 در نتیجه اجتماع می مذهب شیعه را این در مملکت ایران حوالیدند و آنرا که از روی
 در مجمع رحله از هر حال متعلقه و مثل مجلس و ملامت و اله ۲۱ و از
 در حاصل جنگ های مذهبی است که در شام و ایران از رویه و ایبسی و دولت را با
 در جنگ با نوز تعصبات مذهبی گله کار و باطن و وطن فروشی انور خلیفه بنده اهل کت
 می کشاید. الشیخه فقیه القبل آشتیانی می نویسد که نزاع مقابله و شایع

۱. مجمع التواریخ، حاشیه صفحه ۵۰-۵۱.

۲. مآخذه تاریخ سلطنت، تاریخ ادبیات و تذکره ذبیح الله صلی الله علیه و آله ۴۴/۱۴۴/۱۴۴۰.

اصفهان تا سال ۶۳۳ باقی بود و در این سال شافعیّه برای آن که یکباره از سرّ خصم دینی خود خلاص شوند، به سپاهیان مغول یعنی اردوی اوگتای قاآن که بار دیگر به ایران آمده بودند، درانجام این قضیه شوم توسّل جستند و با این حرکت سفیهانه، مغول را که تا آن تاریخ بر اصفهان مستولی نشده بودند، به آن شهر کشیدند و خانمان خود را یکسر به باد نیستی دادند... ابن ابی الحدید گوید، مغول... در سال ۶۳۳ اصفهان را در حصار گرفتند و شافعیّه و حنفیّه در همان موقع که مغول شهر را در محاصره داشتند، در داخل به جان یکدیگر افتادند و جمعی کثیر از طرفین به خاک هلاک افتادند؛ عاقبت شافعیّه دروازه های شهر را بر مغول گشود، به این امید که تانار حسب الوعدّه، حنفیّه را قتل عام کنند و از سرّ خون شافعیّه درگذرند، ولی مغول در ورود به اصفهان قتل عام را از شافعیّه ابتدا کردند و پس از کشتاری فجیع از ایشان به حنفیّه پرداختند و سایرین را از دم تیغ بی دریغ گذرانیدند، زنان را به اسیری گرفتند و شکم آبیستان را شکافتند، اموال را به غارت بردند و اغنیا را مصادره کردند، سپس آتش در شهر زدند و اصفهان به تلی از خاکستر مبدل گردید...^۱

مقدمت تعصب شیعیان در تبلیغ آئین خود

چنانکه گفتیم چون مغولان پیرو آئین خاصی نبودند، ملل تابع را در آراء و نظریات مذهبی آزادی کامل می دادند و این تساهل مذهبی مدّت ها ادامه داشت؛ تا احمد تکودار برادر اباقاخان به آئین اسلام گردید و غازان خان که از ۶۹۴ تا ۷۰۳ هـ ق پادشاهی کرد و جانشین و برادر وی اولجایتو مشهور به سلطان محمد خدابنده که مدت ۱۳ سال حکومت کرد، هردو به دین اسلام گرویدند. اولجایتو به تشویق پاره بی از عالمان امامی، پیرو کیش امامیان گردید سگّه به نام دوازده امام زده خطبه به نام ۱۲ امام خواند و مسجد باشکوه سلطانیّه را که یکی از شاهکارهای معماری ایرانی شد، برسیل یادبودی از ایمان خویش برپا داشت. این مسجد با گنبد زیبای آن، از اینیه بسیار معظم اسلامی و دارای تناسب و رموز معماری بی نظیری است که بر اثر لطمت چندین قرن نزدیک به انهدام بود که در سالهای اخیر تا حدی تعمیر

۱. مجموعه مقالات اقبال آشتیانی، به اهتمام دکتر دبیرسیاقی، ص ۲۹۹ به بعد.

شده است - دیولافوا فرانسوی آن را بزرگترین و جالبترین بناهایی شمره است که پس از استیلای عرب در ایران بنا شده است.^۱ اولجایتو بزرگتری علامه شیعی عهد، حسن فرزند یوسف حلی را از عراق عرب به سلطنتیه آورد و وی را به تدریس در مدرسه شاهی گماشت؛ ابن بطوطه جهانگرد نامدار مغربی که در همین عهد از ایران دیدن کرده است در سفرنامه می‌نگارد که چگونه پادشاه مغولی ایران به اشاره و تشویق علامه حلی بر بخش‌های مختلف کشور و از آن جمله عراق و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان، قاصدان ویژه فرستاد و از مردم خواستار پیروی از آراء و عقاید امامیان گردید و چه سان مردم ایران به ویژه ساکنان اصفهان و شیراز با فشاری ورزیده و قاصدان ایلخان را با تهدید به بازگشت نزد ولی نعمت خود مجبور کردند. از نوشته‌های ابن بطوطه پیداست که اکثریت مردم ایران در نیمه اول سده هشتم هجری اهل سنت بودند و از کیش شافعی پیروی می‌کردند... و به شهریاران و زورمندان عصر اجازه نمی‌دادند که در معتقدات مذهبی و امور شخصی و وجدانی آنان مداخله و امر و نهی نمایند. در این دوران مراکز شیعی نشین جهان اسلام به بحرین، لحسا، شهر قطفیف و کوفه منحصر بود... همین نکته‌ها را جغرافیادانی بزرگ و موشکاف چون حمدالله مستوفی که در حدود ۷۴۰ هـ ق در سراسر ایران سفر کرده است، تأیید می‌کند. گرایش سلطان محمد خدابنده به گسترش آرای شیعه امامی در سراسر ایران، کمابیش به دوران صدساله تقیّه امامیان پایان داد. میان طبرستان که از دیرباز پناهگاه امتی برای امامیان بود و مراکزی چون مشهد و قم که کوچ‌نشین عربان شیعی کیش کوفه بود، مناسبات آشکاری برقرار گردید. عقاید شیعی که ترجمان بغض‌های نهفته و آرمان‌های سرخورده توده رنجبر و مستمند بود، بر اثر روحیه تساهل و مشرب آزادی‌خواهی فرزندان تیمور به میان اشراف و حاکمان خودکامه نیز رخنه کرد؛ عقاید کیش شافعی که موافق نوشته‌های ابن بطوطه و حمدالله مستوفی کیش اکثریت مردم این عهد و عهد مغول بود، بیش از معتقدات پیروان سایر کیش‌های سنت با آرای امامیان همانندی داشت...^۲

پس از آن‌که الجایتو درگذشت، مریتان و مشاوران ابوسعید موفق شدند که

۱. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، ص ۲۴۱۵.

۲. تاریخ اجتماعی، طاهری، پیشین، ص ۱۳۱. (با استناد به...) (تاریخ اجتماعی)

خود به سخته‌ست او می‌رفت، او چند ملاقات با هم گفتگو کردند، تیموری مکرر از صلح و
 ابرایش ملاقات با او را هداایت می‌نمود. و حافظ آبروی و ذی‌کرامت مطالبی گفته است؟
 تیموری از راه پرسید: «بسیار چینیست که از حکومتان هر یک با علم به غناهی کشور عتی و
 عرفی به هیچ یک از آنها عمل نمی‌کنند به تشییخ جوانی داد به ما پیش از تو باها جا و
 گوشه کردیم ولی معائنات آنرا نگذاشتند، در نتیجه خود نوند تو را بر جان و ناموسشان
 مسلط گردانید، هرگاه می‌توانستیم بدان چه گفتیم عمل نمی‌کنی بلکه مثل امثال تو را بر تو مسلط
 خواهد کرد، ولی اینچنان که از تو می‌خواهم نشان منی در همه تیموریان هرگز دست از تو
 شستگویی بردارم و بر خلاف گفته زاهدان که هرگز نالی بر روی تسلط نشد بلکه او
 نیز مانند جنگی خونریز با همه پیدا کردی، اما تیموری نظر لایقی کرد و به مزگ طیبی
 درگذشت. این حکم تا بیخ جنگ با مستمگران و تأمین آزادی او دولت‌گزارش به تشییخ
 بیداری و رشد اجتماعی و اتحاد و همکاری و صلح بوده خود امکان پذیر است و
 پس چنان که انقلابات اجتماعی از انگلستان و فرانسه و دیگر کشورها به قیام و
 همکاری خلق صورت گرفت، بزرگواریم به تاریخ ایران بیاوریم. البته از آنرا باید
 در اشعار و تاریخ چنانستیم تیموری نیز اعتبار است، مذهب علی مشیخصی است است، او نیز از قتل
 هر کس که با حکومت او مخالفت بود ایا نه البته چنانکه خود جعفر فضل‌الدین بطبره
 ترکه و عده بی دیگر از دانشمندان معروفه را به نام ضلوفی گوی در زندان هرق به قتل
 رسانید. منتهای این جماعت یعنی فضل‌الله استرآبادی (مراکز ۷۲۰)
 سندی عاری بود که عمر خود را در قتل و پرویز گاری شخصی را بدمه بلیه رده
 رابطه علما و روحانیان با سلاطین است در شخصی را بدمه بلیه رده بلیه رده
 رابطه روحانیان و علما، نهادم که تصور از اطاعت سلاطین به سلب از جان
 نمی‌بینیدند که با پیش از دوران احترام پادشاهان او را به قدرت بودند ولی همین که
 امیر یا سلاطین احسان منی کرد که فردی یا افرادی از این طبقه دیوارا غیرتگون کردن
 تاج و تخت او قدمی بر زمین با منافع و مصالح او را به چیزی نگرفته اند، بی محابا
 در امور او بدون توجه به افکار و مومالی روحانی و خاقدمان را به شیخی کیفر می‌داد
 به عنوان مثال پادشاه تیموری که میرزا محمد جامی شکر در دولتی که حکومت عراق به
 قزوین، ری و قم به او تفویض شده بود، چون دخل او به خرج و فانی کرد، راه تجاوز
 و تعدی پیش گرفت. بعده ۲۶ شاهرخ سیورغال او را به سلطانیه و قزوین محبوس کرد،

میرزا محمد از این جریان برآشت و به عصبان گرائید و بر آن شد که اصفهان، یزد و گرگان و فارس را به حیطه نفوذ خود بیفزاید. چون به اصفهان آمد با مردم و علما به رفق و مودارا رفتار کرد، چون شاهرخ از این جریان با خیر شد با وجود کبر سن به اصرار گوهرشاد بیگم همسر خویش، به قصد سرکوبی نوه خود، از هرات به سوی فارس شتافت. میرزا محمد چون از حرکت شاهرخ آگاهی یافت از تصمیم تسخیر شیراز درگذشت و به اطرافیان خود گفت: سر خود گیرید و فرمان پذیرید و گرنه فردا همه کشته و اسیر خواهید شد. به این ترتیب اکابر و علمای اصفهان از دور او پراکنده شدند، اما غالب آنها از جمله شاه علاءالدین و مولانا امام امین الدین و خواجه عبدالرحمن و خواجه فضل الدین ترکه و شرف الدین علی یزدی به دست سپاهیان میرزا شاهرخ مقید و اسیر گردیدند و در قید بودند تا ضمن بازگشت بنا به اصرار گوهرشاد بیگم بدار آویخته شدند...^۱ به قول نویسنده تاریخ جدید یزد، «سیزدهم رمضان خمسن و ثمانماه (۸۵۰) ایشان را آوردند و بر دروازه های ساوه بیاویختند و مثل این قتل از آن شاه سعید عجب نمود و مبارک نیامد...^۲ و بعد از هشتاد روز شاهرخ درگذشت. با اینکه در این جریان علما و روحانیان کمترین تأثیری در طغیان میرزا محمد نداشتند، صرفاً به گناه همگامی و عدم اعتراض به روش او، مورد غضب شاهرخ قرار گرفتند و به وحشیانه ترین صورتی کین فرودیدند...

دعوی سید محمد نوربخش

در دوره شاهرخ، سید محمد نوربخش با سرسختی تمام دعوی مظهریت^۳ کرد. در شرح حال او چنین آمده است: سید محمد نوربخش (۹۷۵ - ۸۶۹) در شمار کسانی است که دعوی ریاست و پیشوایی داشتند؛ چون دعوی امامت و مظهریت نمود، شاهرخ حکم قتل او را صادر کرد ولی چون سید بود، از کشتن وی منصرف شد. در مدت ۲۰ سال سه بار به حبس افتاد، ولی هیچگاه از دعاوی خود روی نگردانید. در نامه بی که به شاهرخ می نویسد فضائل و کرامات خود را ذکر می کند و در مقام شکایت می گوید «... سه نوبت مقید گردانیده است و دو نوبت در چاه داشته، و

۱. نقل و تلخیص از مقدمه ملل و نحل شهرستانی، به قلم جلالی نائینی، ص ۴۰ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۴۱ و تاریخ جدید یزد، ص ۲۵۲.

هزار فرسخ تقریباً پابند، اقلیم به اقلیم گردانده و الحال که آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی نزدیک است که منقضی شود، هنوز در اندیشه آن است که این مظهر را، باز به دست آورد و مقید گرداند و این حال نزد مکاشفان محال است... اکنون توقع از آن پادشاه آن است که از کرده پشیمان گردد و استغفار فرماید و زیاده از این در قصد جان خاندان پیغمبر نکوشد که عمر و سلطنت به پایان رسیده است و نوبت آل محمد (ص) است. والسلام علی من اتبع الهدی...^۱

ظهور فرقه حروفیه

اندیشه‌ها و افکار این جمعیت

در عهد تیمور فرقه حروفیه به وجود آمد و به تدریج توسعه یافت و تا عهد شاه عباس کبیر به حیات خود ادامه داد، اینک شمه‌ی از آرا و نظریات این جماعت را ذکر می‌کنیم: فضل الله استرآبادی در عهد امیر تیمور گورکان فرقه حروفیه را بنیان نهاد، وی می‌گفت که کلیه حروف مقدسند و در هر حرفی رازی نهان است؛ این فرقه جمال انسانی را مظهر حروف می‌شمردند و معتقد بودند که آدمی در نتیجه کف نفس و ریاضت رو به کمال می‌رود و به مقام الوهیت می‌رسد، آنها حروف را در صورت زیبا مُتَجَلّی می‌دانستند و زیبارویان را مقدس و شایسته عشق و ورزی می‌شمردند، پیشوای این جماعت یعنی فضل الله استرآبادی (متولد در ۷۴۰ هـ) سیدی علوی بود که عمر خود را در تقوا و پرهیزکاری سپری می‌کرد، دوبار به سفر مکه رفت... با اینکه مریدان بسیاری داشت از مفت خوری بیزار بود و از گرفتن هدایا و نفقات خودداری می‌کرد، در ایام اقامت در اصفهان از راه کلاه مالی گذران می‌نمود، در سنّ چهل سالگی به تبریز یعنی زادگاه پدران خود آمد و دعوی کشف و شهود کرد و مذهب جدید حروفیه را بنیان نهاد و کتاب جاودان‌نامه یا جاویدان کبیر را در زندان شروان تألیف کرد و مردم را به قبول آئین جدید دعوت کرد. چون امیر تیمور را به دین خود خواند، وی فرمان قتل پیشوا را صادر نمود و چون پیغمبر جدید نزد میرانشاه فرزند امیر تیمور پناه برد، وی بی‌درنگ فرمان پدر را به کار بست و سر

ارزش عددی این حروف استخراج می شود، این طایفه تأثیرات عظیمی قابل ملاحظه
 و ظاهر این حساب بخروفتیه و بعد از آن از فرقه ایلیها علیهم السلام و باطنیه اقتباس کرده
 با شیعه... یعنی از کتب و شایعه فضل الله استوآبادی شایگردانی و جانشینان او بیوانشیران
 توالمی حروفی که بر این اختراع شده یکی از جانشینان نامیدند او که ملقب به علی الاعلی بود،
 به آناتولی (ترکیه) گریخت و به خانقاه حاجی بکتاش درآمد و جاویدان نامورا
 به صوفیان آن، خانقاه تعلیم دادند گرفتند و بجای بکتاش و بزرگان او فایده یافتند و از
 آن پس اجزای مذهب ایشانند، نشانی از اینیه و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه
 و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه و نشانی از اینیه
 مانند آدم نامه، جواد نامه و غیره نامه، آخرت نامه، هدایت نامه، حقیقت نامه،
 شعرائی نیز داشته اند... سرانجام حروفیه با وجود تقیه ای که در حفظ اسرار مذهب
 خود می کردند، بارها در ترکیه عثمانی گرفتار تعقیب و آزار حکومت های وقت
 عثمانی شدند، بسیاری از حروفیه و بکتاشیه را کشتند و نجات یافته های آنان را در ایران
 کوزند و اموال آنان را به صوفیان نقشبندیه دادند، در باب قلع و قمع این طایفه در
 قرن یازدهم هجری ایلیکنک ریگی منشی در کتاب عالم آرایه عباسی در وقایع سال
 ۱۰۱۲ هجری که مطابق هفتاد و سه سال جلوس شاه عباس اول است اشاره به قتل و
 زجر حروفیه کرده و می نویسد که: «چگونه پیشوای ایشان در پیش خسروی
 قزلباشی را که از جماعت نبطیه بود و در قزوین مسکن داشت و تکیه بنا نهاده بودند
 به امیر شاه جوان ایران شهر به قتل رسانیدند و همچنین جمعی از علمای آن فرقه
 مانند مولانا سلیمان طبیب سلو حویله کشتند و میر سید احمد کاشی که در ساله بیست
 علم نبطیه نوشته بود به پادشاه بدست خود رسانیدند و در آن باره کرده در پیش
 کماله اقلیدی در درویش برنایم با سه چهل تن از او را در اصطحنان به دیان عدل
 فرستادند به طوریکه ایلیکنک ریگی منشی هتدکه شده است در نامه ای که در باره آن در
 اثر تجدید و تفتیش عقاید و افکار حروفیه تأمین جانیه نقل استند، بعضی از تیران
 این فرقه به زندان اینها برده و بعد از آن طریقت حروفیه در آن کوه و شهر آن کوه
 شهرهای مختلف ازین پس روانی داشتند... در زمان به روش به علم بکتاب
 نسخ و لم بکتابه در آن سال بنام این کلامه فالصفا و ده آهوشه تفسیر المص
 و به علم بکتابه و ده آن به شفا و ده بسنه (مجلسه) رهائی سالن تفسیر علم

جنبش حروفیه در ایران

«جنبش دراویش حروفی را باید جزء رشته جنبش های انقلابی دراویش مانند سردارته، مرعشیه، بکناشیه و نظایر آن دانست که در نقاط مختلف ایران و ترکیه امروزی پدید شده است، و از جنبش های پیکار جو و مثبت صوفیان و درویشان است.

جنبش حروفی از زمان میرانشاه ولد امیر تیمور گورکان در نیمه دوم قرن هشتم هجری آغاز می شود و در زمان شاهرخ میرزا با کشتار هواداران آن در نیمه اول قرن نهم خاتمه می یابد و لذا این جنبش را می توان به دو دوره مجزا از یکدیگر تقسیم کرد و ما می کوشیم اطلاعاتی را که درباره این دو دوره جنبش گرد آورده ایم، هرچه جامع تر به دست دهیم.

الف - حروفیه در دوران میرانشاه:

درباره جریان این جنبش در «مزارات تبریز» که آقای دکتر صادق کیا در مجله دانشکده ادبیات بخش هایی از آن را نقل کرده اند اطلاعات جالبی می بینیم. جریان این است که شخصی به نام مولانا فضل الله نعیمی استرآبادی حروفی بنیادگذار این فرقه است، فضل الله استرآبادی از میان انواع علوم صوفیه، به «علم حروف» توجه خاصی کرد و آن را وسیله کشف و کرامات برای خود قرار داد، مولانا فضل الله نعیمی شاگرد پیر سید نسیمی بیضاوی شاعر بود و در دوران میرانشاه ولد امیر تیمور گورکان می زیست. در مزارات تبریز درباره فرقه حروفیه آمده است: «این طبقه مشهور به اباحت و تزند قند و در آن زمان با پادشاه خیلی اختلاط داشته اند، مردم به این قوم بسیار گرویده بودند، آخر علما هجوم کرده فتواها نوشتند که شرعاً خون این قوم را باید ریخت و اگر پادشاه احتمال کند، دفع پادشاه نیز غرض است، مولانا نجم الدین اسکویی که از گزیده علماست در نوشتن فتوی به قتل این جماعت ملاحظه نموده نداد، پادشاه معتقد به فتوای وی بود، گویند در آن زمان مجذوبی بود در کوه سرخاب که هرگز به شهر عبور نمی کرد، در خلال این حال روزی مجذوب در کمال حدت به شهر آمد و به خانه مولانا نجم الدین رفت و از روی عتاب تمام گفت که حضرت رسالت پناهی (صلعم) امشب به واقعه من آمد و فرمود که برو

به نجم‌الدین بگو که حکم به قتل این جماعت کن که اینها مُخَرَّب دینند، چون مولانا این سخن بشنید گریه بسیار کرد و حکم قتل فرمود، گویند که قریب پانصد کس کشتند و سوختند و اهل حقیقت براین‌اند که در فضل‌الله نعیمی فتوری نبود و در کمالِ تَزَهُد بود و نان کسی نمی‌خورد و به طاقیه‌دوزی اوقات می‌گذرانید...»

از این شرح جالب «مزارات تبریز» چند چیز فهمیده می‌شود:

۱- حروفیه با میرانشاه روابط نزدیک داشتند مانند زمان قباد ساسانی که با مزدکیان رابطه نزدیک داشت، شاید میرانشاه می‌خواست است، از آن‌ها برای تضعیف روحانیت، چنان‌که شیوه متداول در ایران بوده است، استفاده کند.

۲- مانند همان دوران که موبدان اعمالی فشار می‌کردند، این‌بار نیز علما جنجال برداشتند و پیروان مردی را که از راه طاقیه (کلاه) دوزی ارتزاق می‌کرد، و به زهد و وَزَع معروف و تمام عمر در شروان زیسته، در شهر هرات به «اباحه» و «زندقه» و اعتقاد به تناسخ منسوب یا متهم کردند یعنی تقریباً همان اتهامات زمان مزدک را تکرار کردند. در بعضی از منابع به حروفیه مجاز شمردن شرب شراب و ضرورت اعتراف به گناه در مقابل «بابا» (مقام روحانی) نسبت داده شده که آن هم به قصد درآمیختن نظریات آن‌ها با مسیحیان و برانگیختن جماعت عوام علیه آنان است.

۳- مهم‌ترین عالم وقت (مولانا نجم‌الدین اسکویی) از راه صداقت یا سالوسی زیربار فشار نمی‌رفت تا آن‌که «مجدوبی» خواب‌نما شد و پس از این صحنه‌سازی مولانا فتوا داد و پانصد نفر در شهر هرات کشته شده یا محروق گردیدند.

فضل‌الله نعیمی

مولانا فضل‌الله نعیمی استرآبادی که بود و چه گفت؟ وی در زمان امیر تیمور می‌زیست و با طاقیه‌دوزی به سر می‌برد و در شهر شروان کتبی به نام «جاودان‌نامه» یا جاویدان کبیر و عرشنامه و غیره به لفظ گرگانی تألیف کرده است و البته مقصد از این کار آن بود که تعالیم خود را برای مردم، عوام فهم‌تر گرداند، و موافق شطحیات قائلان به علم صوفیانه و «حروف» گفت: من به «سِرْ أَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» پی برده‌ام زیرا برای رخنه کردن در بطون کلام قرآن و حدیث، راهی جز یافتن راز حروف نیست. وی حروف را قدیم می‌دانست و می‌گفت که خدا بر نص «وَعَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» و

هرکس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود، روی سلامت ندید همه را به تعذیب گرفتند، خانه را مهر کرده بنده را در قلعه به جایی محبوس داشتند، هیچ آفریده را نمی گذاشتند که پیش این فقیر آید مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی می طلبیدند؛ تا کاغذها و املاک هم سِتَدَنَد، بعد از آن که چند روز تعذیب کردند با جمعی روانه گردانیدند که عیاذاً بالله از تشویش و تعذیب که کردند سُبُع ضار، پیش ایشان مَلْکی باشد.

دلی پر زخون و با تو نزنم دمی که نتوان به حضور نازنینان غم دل درازگفتن و تفرقه بسیار از آن مَمَر به خاطر رسید که این فقیرزاده را طفل و عورتی چند ملازم بودند و هیچ خدمتکار را زهره نبود که پیدا شوند تا به خدمت چه رسد. از جور بی حفاظی و از ظلم بی خودی زیشان چه ها ندیدم بر من چه ها، رفت چون به همدان رسید، آن ماده حاد، رو به انحطاط نهاد و کُرَتِ پیری و دانش و همه دانی فایده کرد. بزرگان همدان وضع این فقیر به داروغه گفتند او نیز ترحیبی کرد، و لیکن به طرف کُردستان فرستاد و ایشان را با قلاع ترکمانان (مقصود ترکمانان آق قویونلو است) آمد و شد و دوستی بود. در حال شخصی همراه کرد بر سبیل سوقات پیش ترکمان فرستادند و ایشان نیز خلاص کرده خود را با جمعی همراه کردند و به تبریز سپردند...!

پس از مدتی در تبریز و گیلان و نظنز بالاخره در صاین قلعه، سیدبا شاهرخ ملاقات می کند. شاهرخ در این ملاقات به سید گفت، زحمات وارده تدارک می شود.^۱ و این رساله که مؤلف به میرزا بایسنقر نوشته، علی القاعده بایستی به تاریخ ۸۳۲ باشد و از احوال سید جز این اطلاعی نیست؛ این قدر معلوم است که وی این رساله را برای طلب تدارک و جبران خدمت به بایسنقر نوشته و مکتوب خصوصی دیگری در فصل زمستان به شاه یا بایسنقر نوشته و پس از دعا می گوید: «... امری که فرمودند که هرکس چیزی از این فقیر برد، باز پس دهد مقرر فرمایند امضا یابد... باز می گوید عیال و اطفال درگرو قرض خواهانند، و می خواهد از وجوه حاصله قرض های خود را ادا کند و عیال و اولاد را خلاصی داده حرکت کند و شاید

۱. لغت نامه دهخدا، حرف «ص»، صفحه ۵.

۲. ملل و نحل، شهرستانی، به اهتمام جلال نائینی، از صفحه ۳۶ به بعد.